



## آثار ابن سینا و ابن رشد نقش بسیار مهمی در پیشرفت فلسفه غرب داشته‌اند

پروفیسور «توماس اسکائلون» استاد دانشگاه هاروارد معتقد است آثار ابن سینا و ابن رشد در توسعه و پیشرفت فلسفه غرب بسیار مهم و حائز اهمیت بوده است.

پروفیسور «توماس اسکائلون» استاد دانشگاه هاروارد معتقد است آثار ابن سینا و ابن رشد در توسعه و پیشرفت فلسفه غرب بسیار مهم و حائز اهمیت بوده است.

به گزارش خبرگزاری فارس، جهان اسلام به طرق گوناگون، اروپای قرون وسطی را تحت تأثیر قرار داده و این حقیقتی است که دانشمندان زیادی آن را بررسی و تأیید کرده و حاصل مطالعات خود در این مورد را در قالب کتاب‌ها و مقالات متعددی ارایه داده‌اند.

ویلیام مونتگمری وات (William Montgomery Watt) در کتاب خود با عنوان «تأثیر اسلام بر اروپای قرون وسطی» (The Influence Of Islam On Medieval Europe) با ارایه نظری جامع درباره حضور اسلام در اروپا و عکس‌العمل اروپایی‌ها در مقابل مسلمانان، در پی اثبات مدیون بودن اروپایی‌ها به فرهنگ و تمدن اسلامی است و هرگونه تلاش برای پنهان ساختن و یا انکار دین اروپا به اسلام را نشانه غرور می‌داند.

در گفتگو با پروفیسور «توماس اسکائلون» استاد دانشگاه هاروارد و احیاء کننده نظریه قراردادگرایی اخلاقی در دوره معاصر به بررسی این موضوع پرداخته ایم که در ادامه می‌آید.

توماس مایکل اسکائلون فیلسوف معاصر، استاد سابق دانشگاه پرینستون و استاد فعلی دانشگاه هاروارد است. حوزه مطالعاتی او منطق ریاضی، اخلاق و فلسفه سیاسی است. «چه چیزی را ما به یکدیگر مدیون هستیم»، «دشواری تساهل»، «نظریه اخلاق» و «ابعاد اخلاقی» از جمله آثار او به شمار می‌روند.

وی از فیلسوفان اخلاق معاصر و صاحب نظریه در اخلاق است که نظریه قراردادگرایی اخلاقی توسط وی بسط و توسعه داده شده است، وی بر اساس این نظریه سعی در یکپارچه کردن دیدگاه‌های مختلف نسبت به موضوع محوری اخلاق دارد.

اسکائلون از فیلسوفانی است که نظریه قراردادگرایی را در فلسفه اخلاق معاصر احیا کرده است. قراردادگرایی ریشه در آرای کانت و هابز دارد و توسط افرادی چون رالز و اسکائلون در دوره معاصر بسط و توسعه یافته است. یکی از نخستین مکاتب و نظریات غیر واقع‌گرایانه در اخلاق که می‌توان ردپای آن را در یونان باستان به خوبی جستجو کرد، نظریه قراردادگرایی است.

تا چه اندازه اساتید و محققان فلسفه در غرب با فلسفه اسلامی و فیلسوفان اسلامی آشنا هستند و کارهای آنها را مطالعه می‌کنند؟

اولاً، «فلسفه اسلامی» عبارت مبهمی است. این اصطلاح می‌تواند به معنای بررسی فلسفی سوالاتی باشد که به طور خاص به اسلام مربوط می‌شود، از قبیل سوالاتی در مورد اخلاق که در متون مقدس اسلامی مطرح شده است.

یا فقط می‌تواند به معنی فلسفه ای باشد که در کشورهایی که اسلام دین اصلی آن است، مطالعه و بررسی می‌شود. در ایالات متحده آمریکا فلسفه اسلامی، در شیوه اول، تقریباً به طور کامل در مدارس دینی تدریس می‌شود.

همچنین دانشکده‌های فلسفه و دانشکده‌هایی که به آموزش زبان و فرهنگ عربی و فارسی می‌پردازند به آموزش فلسفه اسلامی می‌پردازند. در دانشکده‌های آموزش زبان عربی و فارسی توجه به فلسفه اسلامی بیشتر از دانشکده‌های فلسفه در امریکاست.

چرا فلسفه اسلامی در دانشکده‌های فلسفه به اندازه آموزش زبان عربی و فارسی مورد اهتمام نیست؟

این تعجب آور نیست، زیرا اکثر مطالعات و تحقیقات در دانشکده های فلسفه در ایالات متحده امریکا به مسائل دینی نمی پردازند و این مطالعات به آنها مرتبط نیست؛ چه در ارتباط با اسلام و چه مسیحیت یا یهودیت.

متخصصانی در فلسفه دین و بویژه در الهیات این ادیان وجود دارند، اما این حوزه مطالعاتی نسبتاً کوچک است و همانطور که گفتم کمتر در دانشکده های فلسفه دنبال شده است.

با استفاده از عبارت «فلسفه اسلامی» به معنای فلسفه ای که در کشورهای عمدتاً مسلمان مورد مطالعه قرار می گیرد، من فکر می کنم که فلسفه اسلامی از منظر بی معنای تکه تکه شدن فلسفه در امتداد خطوط زبانشناختی است.

دلیل عدم آشنایی فیلسوفان در مغرب زمین و از جمله ایالات متحده آمریکا با فلسفه اسلامی چیست؟

فیلسوفان به ویژه در ایالات متحده به زبانهای دیگر آنگونه که باید آشنا باشند تسلط ندارند. حتی بین ایالات متحده امریکا و اروپا، تا همین اواخر نیز شکاف عمیقی در چگونگی تقسیم بندی حوزه های مطالعاتی و چیزهایی که افراد نیاز به مطالعه دارند وجود داشته و دارد.

خبر خوب این است که این موضوع به نظر می رسد در حال پایان یافتن است. واقعیت کمی تاسف برانگیز این است که این موضوع به خاطر این است که فلسفه سایر نقاط به زبان انگلیسی منتشر می شود!

چه حوزه هایی از فلسفه اسلامی بیشتر در ایالات متحده امریکا مورد توجه است؟ در گذشته تعاملات فکری میان فلاسفه اسلامی و فلاسفه اروپایی وجود داشته است. آیا امروز نیز چنین است؟

همانطور که شما هم اشاره کردید تعاملات مثبت و مفیدی بین فلاسفه کشورهای اسلامی و کشورهای اروپایی در زمان های قبل وجود داشت. آثار ابن سینا و ابن رشد برای پیشرفت فلسفه اروپایی بسیار مهم و حائز اهمیت بوده است. به عبارت دیگر فلسفه اسلامی نقش بسیار مهمی در توسعه و پیشرفت فلسفه اروپایی داشته است.

این موضوع به این دلیل بود که دو گروه از فلاسفه در مورد سوالات مشابهی کار می کردند که منبع فکری آنها مشترک بود. یعنی فلاسفه اسلامی و فلاسفه اروپایی بر آثار و کارهای ارسطو تمرکز داشتند به ویژه بر متافیزیک او.

همچنین این موضوع قابل توجه است که اگر چه این متفکران، محققان بزرگ متون اسلامی بودند، تعامل آنها و تأثیر آنها بر فیلسوفان اروپایی در خصوص مسائل و موضوعات متافیزیک و منطق بود که صرفاً مختص اسلام نبود.

در حال حاضر فلاسفه اسلامی و غربی چگونه می توانند تعاملات فکری خود را گسترش دهند و آیا اساساً زمینه های مشترک فکری دارند؟

با توجه به سوالات شما در مورد تغییرات احتمالی در رابطه بین فیلسوفان اسلامی و غربی، این فیلسوفان می توانند با یکدیگر مرادده فکری بیشتری داشته باشند و بر روی زمینه های مشترک کار کنند.